

وقتی جمع یاران می‌رسند

قبل از سخن:

"غلامعلی قاضی شهرضا" از خوانندگان قدیمی و پر و پاقرص مجله اطلاعات هفتگی است که گهگاه با ارسال تصاویری از هم‌زمانش در جبهه‌های نبرد با دشمن یعنی ما را در نشر خاطرات آن دوران یاری می‌کند. او که خود از رزمندگان دفاع مقدس است در سال ۱۳۴۵ در شهرضا از توابع استان اصفهان به دنیا آمد و اولین بار در زمستان سال ۱۳۶۰ راهی جبهه شد و تا پایان جنگ حدود ۱۵ ماه همراه با دیگر دل‌امردان ایران به جنگ با دشمن متجاوز پرداخت. غلامعلی قاضی در این شماره از فداکاری و جانفشانی نیروهای "تیپ قمر بنی هاشم (ع)" در اسفند ماه سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر سخن گفت و روایت خود را از مقابله رزمندگان گروهان "یامهدی (عج)" با نیروهای زرهی ارتش صدام در جزیره مجنون اینگونه بازگو کرد...



مجنون رسیدیم و با صحنه عجیبی روبرو شدیم. دشتی صاف و هموار روبرویمان بود و تانکها و نفربرهای زرهی دشمن در چند صد متری ما خودنمایی می‌کردند. با دیدن نیروهای پر شمار ارتش بعث فرمانده گروهان به سرعت دستور کندن گودال و جان پناه داد، اما نیم متر از زمین را که حفر کردیم به آب رسیدیم و این کارمان را مشکل کرد به همین خاطر رزمندگان گروهان در یک خط مستقیم و در برابر انبوهی از نیروهای دشمن فقط خاکهایی را که از گودال بیرون کشیده بودند جلوی خود دپو می‌کردند تا حداقل از گلوله‌های اسلحه دشمن در امان بمانند. هوا تازه روشن شده بود که چند گلوله خمپاره در اطراف ما منفجر شد و بیسیمی گروهان به همراه دو نفر دیگر به شهادت رسیدند.

باید در اینجا یادآوری کنم که **بعدها در گفت‌وگو با فرماندهان "تیپ قمر بنی هاشم" (ع) فهمیدیم، بلدچی و راهنمایی که ما را به سوی جزیره هدایت می‌کرد، از جاسوسان دشمن بود** و قصد داشت رزمندگان را بدون درگیری به درون مواضع ارتش بعث بکشاند و آنها را به اسارت در آورند که خوشبختانه در همان گلوله باران اولیه دشمن این نیروی ستون پنجم به هلاکت رسید و حالا نیروهای ارتش بعث از تعداد نفرات و تجهیزات گروهان اطلاعی نداشتند.

ماسک یادگاری

حالا رزمندگان گروهان یامهدی (عج) هر کدام با فاصله‌ای حدود چهار پنج متری از هم قرار گرفته بودند و من هم به همراه کمک آربی جی زن خود که از اهالی زرین شهر بود، به حفر زمین و هل دادن خاکهای خیس در جلوی سنگرمان مشغول بودیم که یکدفعه صدای چرخش پروانه‌ها و غرش موتور هلی کوپترها در منطقه طنین انداخت و هلی کوپتری که برای شناسایی مواضع نیروهای گروهان به سوی ما حرکت می‌کرد هم با شلیک گلوله‌های تیربار و کلاش به سرعت چرخ زد و از منطقه دور شد.

اما هلی کوپتر دوم با موشک مواضع و سنگرهای ما را هدف قرار می‌داد و هلی کوپتر سوم در پشت تانکها و نفربرها نیروهای بعثی را پیاده می‌کرد.

حیله دشمن!

رزمندگان "گردان توحید" در شلمچه مستقر بودند که فرماندهان ماموریتی مهم به یکی از گروهانهای آن به نام "گروهان یامهدی (عج)" واگذار کردند. من به همراه بیش از پنجاه نفر از نیروهای گروهان سوار هلی کوپتر "شینوک" شدیم و به جزیره کوچکی در نزدیکی طلائییه رسیدیم. بعد از پیاده شدن از بالگرد در هوای گرم و مرطوب منطقه با پای پیاده و در یک ستون به راه افتادیم. فرمانده گروهان که اهل زرین شهر اصفهان بود، از من خواست با خواندن نوحه و سرودهای حماسی شور و هیجانی در میان نیروها به وجود آورم تا سختی مسیر کمتر احساس شود. حالا اما روز پایان یافته بود و ما همچنان پیاده به حرکت خود ادامه می‌دادیم و بعد از نیمه‌های شب در نزدیکی طلائییه فرمان استراحت نیروها صادر شد. در حالیکه هنوز فاصله زیادی با مواضع دشمن داشتیم، حالا حمله پشه‌های سمج و موذی هورالعظیم آغاز شد که به سر و رویمان بورش همه جانبه می‌بردند. به همین خاطر من هم همراه دیگران به سرعت پمادی را که همراه بودم از کوله پشتی بیرون آوردم و با مالیدن آن روی دستها و صورت تم کمی با خیال راحت از بابت نیش پشه‌ها به استراحت پرداختم و بعد از ساعتها پیاده روی و خستگی داخل کیسه خواب، به خواب عمیقی فرو رفتم. دم دمای صبح بود که از شدت سوز و سرما و همچنین رطوبت از خواب بیدار شدم، و فهمیدم با بالا آمدن آب در هور اطراف کیسه‌های خواب ما را آب گرفته و خیس شده‌اند. بنابراین با زحمت خودمان را جمع و جور کردیم و همچنان که جیره‌های همراهمان را در دهان می‌گذاشتیم به راه افتادیم. آن روز را با سختی و دشواری گذراندیم، اما چند روزه رزمنده که توان همراهی با ما را نداشتند در میانه راه باقی ماندند و سرانجام من به همراه ۴۸ نفر باقیمانده پشت سر هم به دنبال یک بلدچی که بعد از پیاده شدن از هلی کوپتر به ما ملحق شده بود و با اصرارهایش ما را به برداشتن گامهای بلند تشویق می‌کرد، به راهمان ادامه دادیم.

بعد از پشت سر گذاشتن چند خاکریز بزرگ و کوچک بود که در تاریخ و روشنای هوا به جزیره



شلمچه قبل از رفتن به جزیره مجنون نفر سمت چپ غلامعلی قاضی